

اخلاق، سوژه متافیزیکی و فلسفه در «رساله» ویتگنشتاین

منبع: سایت رادیو زمانه، روز دوشنبه، مورخ: ۹۴/۴/۸

در سلسله مقالات فلسفه ویتگنشتاین، این مقاله، پس از مقالات «ویتگنشتاین و رساله منطقی-فلسفی» و «ویتگنشتاین جوان و نظریه تصویری معنا» در دو مقاله پیش، زمینه و زمانه نگارش رساله به بحث گذاشته شد. همچنین مؤلفه‌های مختلف نظریه تصویری معنا تبیین گشت. در این نوشتار، پس از ذکر تکمله‌ای درباره مفهوم «تصویر»، به بحث از گزاره‌های اخلاقی، «سوژه متافیزیکی» و ماهیت «گزاره‌های فلسفی» در نظام فلسفی رساله خواهم پرداخت.

استفاده از استعاره تصویری در رساله بدین منظور است که نشان داده شود معنای گزاره نیز همانند معنای یک تصویر در هیچ یک از مؤلفه‌های آن وجود ندارد. معنا نتیجه کنار هم قرار گرفتن تمام مؤلفه‌های تشکیل دهنده یک تصویر است:

۱. ۲. ما امور واقع را برای خود تصویر می‌کنیم [1].

۱۴. ۲. آنچه تصویر را می‌سازد عبارت است از اینکه مؤلفه‌های آن به شیوه معینی به یکدیگر مرتبط‌اند.

معنا در خود تصویر و در خود گزاره مندرج است و هیچ مدلول بیرونی در شکل‌گیری و فهم معنای آن نقش ندارد. در عالم خارج و جهان پیرامون مدلول وجود دارد، نه معنا. برای فهم معنای یک تصویر، نیازی به مراجعه به تصاویر دیگر نیست؛ در صورت وجود چنین نیازی، فهم هر تصویر متوقف بر فهم تصویر دیگر می‌شود و دچار تسلسل می‌شویم. در مقابل، معنای هر تصویر از کنار هم قرار گرفتن مؤلفه‌های مختلف آن احراز می‌شود؛ بدین معنا، تصویر، معنای خود را نشان می‌دهد. معنای گزاره متوقف بر نحوه چینش و کنار هم قرار گرفتن کلمات در یک گزاره است. برخی از مؤلفه‌های گزاره مدلول دارند، برخی دیگر ندارند. نحوه چینش واژگان در یک گزاره معنادار، متناظر با نحوه چینش مؤلفه‌های انتولوژیک در جهان پیرامون است:

۱۵. ۲. این واقعیت که مؤلفه‌های یک تصویر به شیوه معینی به یکدیگر مربوط‌اند حاکی از این مطلب است که اشیاء نیز به همان شیوه به یکدیگر مربوط‌اند.

معناداری گزاره‌های اخلاقی

پرسش از امکان معناداری گزاره‌های اخلاقی در فضای رساله، به معنای پرسش از امکان برقراری تناظر میان یک گزاره اخلاقی و یک وضعیت امور ممکن است؛ یعنی پرسش از اینکه آیا رابطه میان یک ارزش و امری در عالم خارج علی‌الاصول می‌تواند ناظر به یک وضعیت امور ممکن باشد؟ ویتگنشتاین در فقرات ۴۱. ۶ و ۴۲. ۶ به صراحت از وجود نداشتن ارزش‌ها در جهان پیرامون سخن می‌گوید. از نظر ویتگنشتاین، واژگانی که بر اوصاف اخلاقی دلالت می‌کنند، هیچ مدلولی در عالم خارج ندارند؛ چرا که ارزش‌ها (اعم از ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناختی)، جزئی از اثاثه عالم نیستند. از اینرو، گزاره‌هایی که از رابطه میان یک ارزش و یک امر واقع سخن می‌گویند، علی‌الاصول نمی‌توانند معطوف به یک وضعیت امور ممکن باشند. لازمه این سخن این است که مطابق با آموزه‌های رساله، گزاره‌های اخلاقی فاقد معنا هستند.

ویتگنشتاین موضع مختار خود در این باب را در مقاله «درباره اخلاق» با ذکر مثالی توضیح می‌دهد. گزاره اخلاقی «کشتن یک انسان بی گناه بد است» را در نظر آوریم؛ همچنین صحنه قتل که در آن یک انسان بی گناه کشته شده است. بنا بر روایت ویتگنشتاین، اگر ما تمام شواهد موجود و جزئیات صحنه قتل را بکاویم، با امر واقعی که صفت اخلاقی «بدی» بر آن دلالت داشته باشد، مواجه نمی‌شویم.

در صحنه قتل با امور واقعی ای چون بدن مقتول، خون ریخته شده، قفل در شکسته شده... روبرو هستیم و لاغیر. هیچ امر واقعی ای که بتوان از آن تحت عنوان بدی یاد کرد، یافت نمی‌شود. بنابر این، گزاره «کشتن انسان بی گناه بد است»، نمی‌تواند ناظر به یک وضعیت امور ممکن باشد. نتیجتاً، این گزاره فاقد تصویر و بی معناست.

مدعای ویتگنشتاین را می‌توان بر اساس قاعده اُکام نیز توضیح داد. بر اساس قاعده اُکام، از میان تبیین‌های موجه و قانع‌کننده ممکنه که می‌توان از یک پدیده ارائه داد، تبیینی موجه تر و قابل پذیرش تر است که مبادی و مبانی متافیزیکی کمتری را مفروض گرفته باشد. به نظر اُکام، نباید بدون دلیل به تعداد هویت‌های عالم افزود. مطابق با تلقی ویتگنشتاین، مفروض گرفتن ارزش‌ها در تبیین پدیده‌ای نظیر پدیده فوق، غیر موجه است؛ چرا که می‌توان این پدیده را بدون لحاظ کردن چنین فرضی به نحو کامل و دقیق توصیف و تبیین کرد. باید عنایت داشت که باور بدین امر که ارزش‌ها بی نسبت با امر واقع و یا «هست»ها هستند، نسب نامه هیومی دارد. به باور هیوم، نمی‌توان از کنار هم قراردادن گزاره‌های توصیفی و به اصطلاح «هست»ها، به «باید»ها رسید و از واقعیت‌ها پل مستقیمی به ارزش‌ها زد.

سوژه متافیزیکی [2]

در نظام فلسفی رساله، سوژه متافیزیکی مرز جهان است و هیچ تقرر و تعیینی در جهان ندارد؛ اما تنها از آن منظر است که می‌توان درباره معناداری، زیبایی‌شناسی، اخلاق، منطق و ریاضیات سخن گفت. بنابر این، اگر چه سوژه متافیزیکی در جهان یافت نمی‌شود، اما نسبتی ضروری با جهان پیرامون دارد و قوام بخش سخن گفتن معنادار است. به عبارت دیگر، بدون لحاظ کردن منظر استعلایی سوژه متافیزیکی، سوژه تجربی اساساً نمی‌تواند سخن معنادار بگوید و یا شروطی که معناداری را ممکن می‌سازد، برشمارد. سوژه متافیزیکی به جهان از منظر استعلایی و به مثابه یک کل نگاه می‌کند، اما سوژه تجربی بخشی از جهان خارج است. بدن من بخشی از تمامیت امور واقع است:

۶۳۲. ۵. سوژه جزو جهان نیست، بلکه مرز جهان است.

۶۳۳. ۵. در کجای جهان سوژه متافیزیکی یافت می‌شود؟ [3]

۶۳۱. ۵. چیزی تحت عنوان سوژه‌ای که فکر می‌کند یا تصوراتی دارد، وجود ندارد.

اگر کتابی می‌نوشتم تحت عنوان **جهان آن گونه که یافتمش**، آنگاه باید گزارشی درباره بدنم هم در آن می‌آوردم، و می‌گفتم کدام اعضاء تابع اراده من هستند و کدام اعضاء نیستند و غیره؛ این روشی است برای مجزا و منزوی کردن سوژه، یا بلکه نشان دادن اینکه به معنایی مهم سوژه وجود ندارد. چرا که تنها از این سوژه است که در این کتاب نمی‌توان ذکر کرد به میان آورد [4].

۶۴۱. ۵. بنابر این، واقعا به معنایی در فلسفه می‌توان درباره من به شیوه غیر روانشناسانه سخن گفت.

آنچه «من» را وارد فلسفه می‌کند، این است که «جهان، جهان من است.»

من فلسفی انسان نیست، بدن انسان نیست، یا روان انسان که روانشناسی به آن می‌پردازد، بلکه سوژه متافیزیکی است، مرز جهان-نه بخشی از آن.

شوپنهاور نیز در تعبیری مشابه می‌گوید: «این جهان، جهان من است.» «یعنی، من اندیشنده یا من ناظر بر عالم، قوام بخش تکون معرفت و معناداری است. مراد از «من» در اینجا، من متافیزیکی است و نه من تجربی. سوژه متافیزیکی در رساله بیش از هر امر دیگر قوام بخش معناداری و در نتیجه تعیین‌کننده حدود و ثغور معناداری است و شانی شبیه سوژه متافیزیکی کانتی دارد.

در فلسفه کانت، شروط استعلایی، تکون تجربه را برای سوژه تجربی ممکن می‌سازد. این شروط، نه جزئی از عالم، بلکه مرزهای عالم اند؛ شروط استعلایی بیانگر حدود و ثغور تجربه هستند. سوژه متافیزیکی ویتگنشتاین نیز مرز عالم است و سخن گفتن معنادار را برای سوژه تجربی ممکن می‌سازد؛ در رساله، چگونگی سخن گفتن معنادار از منظر سوژه استعلایی تقریر می‌شود.

ویتگنشتاین با تشبیه سوژه استعلایی به چشم، به توضیح نسبت میان سوژه تجربی و سوژه استعلایی می‌پردازد. ما همه چیز را به کمک چشم می‌بینیم، اما خود چشم را هیچوقت نمی‌بینیم. تمام آنچه سوژه تجربی می‌بیند، در حکم میدان دید است که تنها توسط سوژه استعلایی (چشم) دیده می‌شود؛ اما خود سوژه استعلایی هرگز تجربه نمی‌شود.

کاری که سوژه متافیزیکی می‌کند، در زمره نشان دادنی هاست [5] و نه گفتنی‌ها [6]. امری که معطوف به یک وضعیت امور ممکن باشد، گفتنی است؛ یعنی می‌توان به نحوی معناداری از آن سخن گفت. اما هنگامیکه از منظر سوژه استعلایی و ناظر به کل عالم سخن می‌گوییم، گزاره‌ها معطوف به ارتباط میان دو امر مشخصی نیستند، از اینرو، این گزاره‌ها فاقد تصویر و در نتیجه بی معنا هستند؛ تمام گزاره‌های اخلاقی، زیبایی‌شناختی، فلسفی، دینی، منطقی و ریاضیاتی از این سنخ‌اند. این گزاره‌ها حکایتگر نگرستن به عالم از وجهی ابدی هستند و از امور نشان دادنی سخن می‌گویند. نگرستن «از وجه ابدی [7]» یعنی نگرستن از مرز عالم، از منظر سوژه استعلایی و تجربه کردن عالم به مثابه یک کل. سه مفهوم سوژه متافیزیکی، امر رازآلود و نگرستن از وجه ابدی که در رساله از آنها سخن گفته می‌شود، در نسبت با یکدیگر فهمیده می‌شوند:

۴۴. ۶. نفس بودن این جهان رازآلود است، نه چگونگی واقع شدن اشیا در آن.

۴۵. ۶. نگاه کردن به جهان از وجه ابدی عبارت است از نظر کردن در آن به مثابه کل - ولی کل کرانمند. احساس جهان به مثابه کل کرانمند - این است آنچه رازآلود است.

معناداری گزاره‌های فلسفی رساله

لودویگ ویتگنشتاین: رساله منطقی - فلسفی، ترجمه و شرح سروش دباغ، تهران، هرمس، ۱۳۹۳

چنانکه آمد، امور گفتنی ناظر به وضعیت‌های امور ممکن هستند، وضعیت‌هایی که از نسبت و رابطه میان دو امر پرده برمی‌گیرند، به نحوی که می‌توان این روابط را در فضای منطقی تصویر کرد. در مقابل، امور نشان دادنی ناظر به هیچ وضعیت امور ممکن نیستند، وضعیت اموری که بتوان آنرا در فضای منطقی مصور کرد. امور نشان دادنی نتیجه نگرستن سوژه متافیزیکی به عالم از وجه ابدی و تجربه عالم به مثابه یک کل کرانمند است. امور نشان دادنی قابل تصویر در فضای منطقی نیستند و به همین دلیل نمی‌توان از آنها به نحوی معنادار سخن گفت.

حال با توجه به این تفکیک، خوب است پرسیم گزاره‌های فلسفی رساله دارای چه شانی هستند؟ نظریه تصویری معنا از منظر سوژه متافیزیکی مطرح شده و عالم را به مثابه یک کل کرانمند در نظر گرفته است؛ بنا بر این گزاره‌های فلسفی ویتگنشتاین فاقد تصویر و در نتیجه فاقد معنا هستند. بر اساس قرائت درمانگرایانه از رساله، مشکل مطرح شده را می‌توان بدین شکل پاسخ داد: مهمترین فقره رساله ۵۴. ۶. است که در انتهای کتاب و پیش از فقره پایانی بیان شده است:

۵۴. ۶. گزاره‌های من بدین طریق روشنگری می‌کنند: هر کس سخنان مرا درک کند، وقتی که آنها را به مثابه پله‌هایی به کار می‌گیرد تا از آنها بالا رود و به ورای آنها برسد، نهایتاً در می‌یابد که این گزاره‌ها مهمل‌اند (او باید، به تعبیری، پس از بالا رفتن از نردبان آن را به دور افکند).

او باید از این گزاره‌ها فرا رود، آنوقت جهان را درست می‌بیند.

بر اساس قرائت درمانگرایانه، این فقره بیش از هر فقره دیگری متضمن ایده اصلی ویتگنشتاین در رساله است: ما نمی‌توانیم با زبان طبیعی یک منظومه فلسفی را پی افکنیم. ویتگنشتاین رساله را بدین منظور نوشته تا به ما نشان دهد که نمی‌توان فلسفید. به تعبیر دیگر، ویتگنشتاین بر آن است تا نشان می‌دهد که نمی‌توان به مدد زبان طبیعی فلسفه ورزی کرد. با این توصیف، گزاره‌های فلسفی در فضای رساله به چه معنا روشنگری می‌کنند؟

بر اساس قرائت درمانگرایانه، فلسفه شامل ایده‌های ایجابی دربارهٔ عالم نیست؛ یعنی بر خلاف درک متعارف از فلسفه، به علم ما دربارهٔ عالم نمی‌افزاید؛ چرا که فلسفه بیش از آنکه متضمن ایده‌های محتوایی [8] و مشت پر کن باشد، صبغهٔ سلبی [9] دارد. در واقع، تفلسف سبب می‌شود فرد، عالم را از منظری دیگر و به نحوی متفاوت ببیند و تجربه کند. بنابراین، اگر چه گزاره‌های فلسفی فاقد معنا هستند، (زیرا ناظر به کلّ عالم سخن می‌گویند و فاقد تصویرند)، اما دارای کارکرد هستند؛ لازمهٔ این سخن این است که کار فلسفی متضمن کشف و رفع کژتابی‌های زبان است و لاغیر.

اما بر اساس قرائت استعلایی، فقره ۵۴. ۶ با دیگر فقرات کتاب ناسازگار است و رساله را دچار پارادوکس می‌کند. مطابق با قرائت استعلایی، آموزه اصلی رساله، «نظریه تصویری معنا» است و ویتگنشتاین در کسوت یک فیلسوف، یک نظریهٔ فلسفی به دست داده است. حال آنکه بر اساس قرائت درمانگرایانه، رساله متضمن ایده روشن و ایجابی نیست و سخنان ویتگنشتاین بیشتر سویه‌های سلبی و ایضاحی و درمانگرایانه دارد.

پانویس‌ها

[1] چنانکه پیشتر آمد، در اینجا مراد از تصویر، تصویر در فضای منطقی است.

[2] metaphysical subject

[3] این گزاره استفهام انکاری است، زیرا سوژه متافیزیکی در جهان پیرامون یافت نمی‌شود

[4] تاکید ویتگنشتاین در این فقره بیش از هر چیز بر تفکیک میان سوژهٔ تجربی و سوژهٔ متافیزیکی است.

[5] showable

[6] sayable

[7] Sub specie eterni

[8] substantive

[9] negative